

تاریخچه نهاد حسبه در فقه تشیع و اهل سنت

سید مجتبی جلالی^۱

علی طاهری دهنوی^۲

محمدحسین فتاحیان کلیشادری^۳

چکیده

حسبه در گذر زمان با گسترش علم فقه در عرصه تاریخی از زمان پیامبر(ص) و به صورت متناظر با تشکیل حکومت و تقسیم فقه به فقه اهل سنت و شیعه مفهوم متغیری یافت. با نگاه بر تاریخ حسبه و جمع بین زمینه سازی این مورد در زمان رسول الله(ص) و اقدامات امیرمؤمنان علی(ع) در زمان خلافتشان می توان گفت که حسبه نه به عنوان نهاد خاص و با اسم مشخص تأسیس شده، بلکه به صورت مفهوم حکومت و امور حکومتی در زمینه‌هایی با گستره‌ی حقوق و تکالیف حاکم و متولیان آن مد نظر بوده است و این معنا در دوره‌های بعد از امیرمؤمنان(ع) و در زمان امویان و عباسیان نمود بیشتری به عنوان حسبه پیدا کرد. مسأله‌ی اصلی پژوهش پیشینه‌ی تاریخی حسبه و تفاوت آن نزد شیعه و اهل سنت است. پژوهش حاضر به رویکرد توصیفی-تحلیلی درصدد تطبیق نهاد حسبه در فقه شیعه و اهل سنت است. اهل سنت حسبه را در غالب امر به معروف و نهی از منکر و از وظایف حکومت می‌دانند در حالی که در فقه شیعی، حسبه و کارآمدی آن در قالب سنت معصوم(ع) تبلور یافته است. بزرگان فقه‌های شیعه از مصادیق قطعی حسبه را حکومت و لوازم مرتبط با آن می‌دانند، درحالی که عموم عالمان اهل تسنن از آن

^۱ استادیار معارف اسلامی، دانشگاه شهرکرد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه معارف

اسلامی، ایران، شهرکرد s.m.jalali@sku.ac.ir

^۲ کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد شیراز، دانشگاه شیراز، دانشکده الهیات و

معارف اسلامی، ایران، شیراز. alitaaheridehnavi110@gmail.com.

^۳ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد شهرکرد، دانشگاه

شهرکرد، شهرکرد fattahian@sku.ac.ir

به عنوان نهاد متولی امر به معروف و نهی از منکر یاد کرده و متولیان را محتسب می‌دانند.

واژگان کلیدی: (نهاد حسبه)، (فقه)، (تاریخ)، (شیعه)، (اهل سنت).

مقدمه

نهاد حسبه به عنوان یک مسئولیت یا اختیارات حکومتی بیشتر در فقه اهل سنت مورد توجه قرار گرفته است. اهل سنت حسبه را تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر دانسته‌اند لکن در فقه شیعه بنیاد نهاد حسبه و کارایی آن به زمان معصومین(ع) باز می‌گردد و تحت تعریف ایشان و در قالب سنت معصوم(ع) نمود دارد.

از ضرورت‌های مسأله می‌توان به واکاوی آن در گرایش‌های فقهی و کلامی در حوزه دیدگاه فریقین اشاره کرد. ساختار بحث مبتنی بر بیان مفاهیم و دیدگاه‌های مسلمین در خصوص مسأله حسبه است. جمیع کتبی از فقهای شیعه یکی از مصادیق قطعی حسبه را حکومت و تشکیل آن و امور مرتبط با آن دانسته‌اند، ایضاً عموم علمای اهل سنت حسبه را به عنوان نهاد متولی امر به معروف و نهی از منکر دانسته و متولی امر به معروف و نهی از منکر را هم محتسب دانسته‌اند. برای بررسی موضوع مبتنی بر یک رویکرد تاریخی؛ ابتدا به تاریخ حسبه و بررسی زمینه‌سازی آن خواهیم پرداخت. از نظر پیشینه مسئله فقهی حسبه در کتاب‌های فقهی و تاریخی به طور مفصل و در آثاری چون؛ حسبه در حقوق اسلامی؛ عبدالمجید غیائی، ۱۳۱۹، اولین نشانه نهاد حسبه در سرزمین‌های اسلامی؛ احمد بادکوبه هزاوه، ۱۳۸۰، بررسی و تحلیل کارکرد نهاد حسبه در جامعه اسلامی تا پایان عصر عباسی؛ مجتبی گراوند؛ هدیه یگانه، ۱۳۹۳، بررسی تاریخی نهاد حسبه در فقه امامیه و حقوق ایران؛ جواد پنجه پور و همکاران، ۱۳۹۸، مورد بررسی قرار گرفته شده است که به رغم همپوشی‌های جزئی در نوع نگاه به موضوع و چگونگی مسأله در بررسی تطبیقی این موضوع در سیر تاریخی ناظر بر فقه اهل سنت و شیعه دارای تمایز است. پژوهش حاضر مبتنی بر روش توصیفی-تحلیلی، درصدد پاسخ به مسأله‌ی پیشینه‌ی تاریخی حسبه و تفاوت آن نزد شیعه و اهل سنت است.

۱) مفاهیم

۱-۱) معنای لغوی حسبه

حسبه در لغت به معنی شمارش، حساب و تدبیر است؛ حَسَبَ - حَسْباً و حِسَاباً و حِسْبَاناً و حُسْبَاناً و حِسْبَةً و حِسَابَةً: آن چیز را شمرد (بستانی، ۱۳۷۵: ۳۲۹؛ ابن درید، ۱۹۸۸م: ۱: ۲۷۷). و در شرع به معنی امر به معروف هنگامی که ترک آن آشکار شود و نهی از منکر هنگامی که فعلش اتفاق بیافتد (تهانوی، ۱۹۹۶م: ۱/ ۱۰۸). حسبه در کار به معنای تدبیر نیکو کردن است و همینطور به معنای حساب است (جوهری، ۱۳۷۶ق: ۱/ ۱۱۰). واژه حِسْبَةً از مصدرهای فعل حَسَبَ و نیز اسم مصدر از احتساب است. حسبه و احتساب، که معمولاً به جای یکدیگر به کار می‌روند، معانی لغوی گوناگونی دارند که از میان آنها دو معنی با اصطلاح حسبه پیوند دارد؛ یکی احتساب به معنای شمردن و حساب کردن، این مفهوم در اصل مادی و محسوس، در متون دینی و روایی بار معنوی یافته و به معنای چیزی را به حساب خدا گذاشتن، کاری را به نیت الهی انجام دادن و اجر و پاداش آن را از خدا خواستن به کار رفته است. دیگر معنای احتساب، زشت شمردن است، حسبه نیز علاوه بر شمردن و حساب کردن، به معنای تدبیر به کار رفته است (موسسه دائرة المعارف الفقه بی تا: ۱/ ۶۶۱۶).

۲-۱) مفهوم اصطلاحی حسبه از دیدگاه فقهای فریقین

۱-۲-۱) مفهوم حسبه نزد فقهای اهل سنت

از دیدگاه ماوردی «حسبه عبارت است از امر به معروف زمانی که علناً ترک شده و نهی از منکر هنگامی که آن را آشکارا انجام دهند» (ماوردی، ۱۴۰۶ق: ۶).

ابویعلی از علمای اهل سنت می‌نویسد: «حسبه عبارت است از امر به معروف وقتی که ترک معروف شایع شود و نهی از منکر، زمانی که ارتکاب منکر آشکار شده و افراد علنی و جهراً آن را انجام دهند و این گرچه از هر مسلمانی که آن را به جا آورد صحیح است، ولی متطوع و محتسب در نه جهت با هم فرق دارند» (ابویعلی، ۱۴۰۶ق: ۲۸۴).

ابن خلدون در کتاب مقدمه می‌نویسد: «حسبه یکی از وظایف دینی و از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است که اجرایش بر متصدی امور مسلمین واجب شده و او کسی را که بر این سمت دارای اهلیت و مناسب تشخیص دهد، منصوب می‌کند و به این ترتیب، اجرای این امور بر متصدی حسبه متعین می‌گردد... گرچه او نمی‌تواند در همه دعاوی مطروحه اعمال نظر کند،

بلکه دایره عملیاتی‌اش منحصر به اموری است که به تدلیس و تقلب و... مربوط شود و اموری که نیازمند تشریفات قضایی، مثل شنیدن شهادت شهود و تنفیذ حکم ندارد. به نظر موارد یاد شده به جهت همگانی بودن و سهولت حصول غرض از آنها، رسیدگی به آنها به دستگاه قضایی محول نشده، بلکه به مسئول حسبه واگذار شده است. از این جهت می‌توان گفت که دستگاه حسبه از این جهت وضع شده که در خدمت دستگاه قضایی باشد» (ابن خلدون، ۱۴۱۰ق: ۱۵۸).

غزالی حسبه را عبارت از امر به معروف و نهی از منکر می‌داند که چهار رکن دارد: ۱. محتسب، ۲. فردی که حسبه نسبت به او انجام می‌شود، ۳. چیزی که در موردش حسبه اجرا شود، ۴. نفس احتساب (غزالی، ۱۴۰۶ق: ۳۳۹/۲).

دکتر وهبه الزحیلی حسبه را امری مربوط به نظام عمومی، آداب شرعی و گاه مربوط به جرایم و جنایات می‌داند که به منظور حمایت از ارزش‌های انسانی، دینی و تکوین جامعه‌ای برتر انجام می‌شود ... و اساس این ولایت دینی، فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است» (زحیلی، ۱۴۲۷ق: ۸ / ۶۲۵۹-۶۲۶۰).

ابن اخوه حسبه را امر به معروف، وقتی که انجام کارهای پسندیده و نیک در جامعه فراموش شود و نهی از منکر زمانی که ارتکاب اعمال بد در اجتماع شیوع پیدا کند و نیز رسیدگی به اصلاح و آشتی دادن میان مردم و اختلافات، دانسته است. خدای تعالی می‌فرماید: لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ (نساء، ۱۴) «ابن اخوه، ۱۳۶۷: ۷/۱».

عجاج کرمی در این باره می‌گوید: «حسبه در مفهوم به معنای وظیفه‌ی اداره‌ی امور توسط خود پیامبر(ص) و یا دیگران است» (عجاج کرمی، ۱۴۲۷ق: ۲۴۳/۱). طیار در این باره می‌نویسد: «حسبه در اصطلاح به معنای امر به معروف زمانی که به ظاهر ترک شود و نهی از منکر زمانی که عملش آشکار گردد و ولایت حسبه مصب ولایت سرپرست بر تمام شئون عام سرپرستی از نظارت بر قیمت‌ها، آداب و نحوه‌ی تمام شئون است» (طیار، ۱۴۳۳ق: ۳۸/۸).

ابن جزئی کلبی از علمای مذهب مالکی در این باره معتقد است: «حسبه در امر به معروف و نهی از منکر است و دارای چهار رکن؛ مُحْتَسَب، محتسب فیهِ، محتسب عَلَیْهِ و احتساب است» (ابن جزئی الکلبی، بی‌تا: ۱ / ۲۸۲).

از دیدگاه ابن الحاج مالکی «حسبه دو معنا دارد یکی لطف، مدارا و شروع سخن با الفاظ و زبان لین نه با خشونت بلکه حاکمیت دلیل از لحاظ خیر بر کسی که بر معاصی تأکید دارد و معنای دیگر یعنی محتسب از خود حسابرسی کند و ترک کند هر آنچه که نهی شده است به طریق اولی (ابن الحاج، بی تا: ۱ / ۲۰۵).

کشاورزی مالکی می نویسد: «حسبه همان امر به معروف و نهی از منکر است همان گونه که ابن جزری در قوانینش ذکر کرده است» (کشاورزی، بی تا: ۳ / ۳۵۷).

فقههای اهل سنت، خلفا و سلاطین را دارای مشروعیت دینی می دانستند، لذا به جنبه‌ی حکومتی امر به معروف و نهی از منکر توجه بیشتری کرده‌اند (البته همه فقههای اهل سنت اینگونه نبودند. ابوحنیفه که بعدها مذهب حنفی وام دار او شد با خلفای وقت خود رابطه خوبی نداشت). به این ترتیب برای اجرای حسبه یا امر به معروف و نهی از منکر، یک نهاد قدرتمند حکومتی را در ساختار حکومت پیشبینی و تأسیس کرده و به پیامدها، آثار و لوازم حکومتی شدن این وظیفه نیز تن داده اند. برخی از این لوازم و آثار بدین قرار است:

-انتخاب و انتصاب متولی حسبه توسط خلیفه یا وزیر؛

-پرداخت مستمری و حقوق ماهانه به والیان حسبه توسط حکومت؛

-تشکیل سازمان و انتخاب اعوان و انصار برای اجرای آن، مانند عریف.

محتسب باید از میان افراد هر حرفه، عریفی آگاه و دانا به اسرار آن حرفه را که از معتمدان اهل بازار و از بزرگان صاحبان صنعت و متصف به امانت و شرف باشد، برای دستیاری برگزیند، چنانکه ابوحنیفه که حریر میفروخت، به عنوان عریف بر بافندگان تعیین شده بود. مهمترین وظیفه‌ی عریف عبارت بود از: نظارت بر همهی اموری که محتسب در رابطه‌ی خود با اهل اصناف، میبایست آنها را بشناسد و نیز آگاه ساختن او از اخبار و اوضاع پیشه‌وران. از این رو، عریف وضع همصنغان خود را بازرسی می کرد؛ محتسب نیز غالباً برای شناخت میزان عیب و نقصیا حسن کارها، به عریف مراجعه میکرد و عریف بر مبنای اطلاعاتی که از آنان در دفتر مخصوص خود داشت، اظهار نظر می کرد (شیزری، ۱۴۰۱ ق: ۱ / ۱۲).

-اعتقاد به ضرورت وجودی سجایای اخلاقی فراوان برای محتسب، شامل شروط فقهی مانند بلوغ و تکلیف، اسلام، علم و آگاهی به احکام شرعی و احتساب، آزاد بودن، عدالت، توانمندی در

انجام و اجرای امور؛ و ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری مانند امین و رازدار بودن، شهامت و شجاعت، هوشمندی و زیرکی، ابهت و شکوه، پارسایی و تقوا پیشگی، حسن تدبیر، برخورداری از آگاهی و دانش لازم نسبت به وظایف و آداب شغل یا حرفه ای که نظارت بر آن را عهده دار خواهد شد، نرم خویی و دلسوزی، صبر و بردباری، پاکدامنی و مناعت طبع، آراستگی ظاهری بر مبنای سنت و آموزه های دینی(مومن، ۱۳۹۲: ۱۶۷).

۲-۲-۱) مفهوم حسبه نزد فقهای شیعه

در آثار متقدمین شیعه، حسبه اصطلاح مشهور و روشنی نیست، اما امر به معروف و نهی از منکر که می‌تواند از مبانی قرآنی و روایی حسبه باشد، مورد اشاره قرار گرفته شده است. با این حال حسبه در آثار فقها و ضمن مبحثی، به عنوان سازمان حکومتی یا نهادی مورد توجه قرار نگرفته و عمدتاً بحث امر به معروف و نهی از منکر درباره چگونگی انجام این وظیفه، شرایط و مراتب و جوب آن است. در آثار فقهای متأخر (از شیخ انصاری به بعد)، اصطلاح حسبه به کار رفته و تعاریفی از آن ارائه شده است. مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب در بحث ولایت فقیه، پس از بیان ادله‌ی ولایت فقیه این نهاد را در اموری می‌پذیرد که مشروعیت ایجاد آن در خارج مفروغ عنه باشد؛ به گونه ای که اگر فقیه وجود نداشت اقدام به انجام آن بر مردم واجب کفایی است. یعنی مراد شیخ، اثبات ولایت فقیه در امور حسبیه است. طبق عبارت مذکور، امور حسبیه اموری است که شارع در هر حالتی خواهان ایجاد آنها در خارج است؛ این وظیفه بر عهده‌ی شخص خاص یا صنف خاصی است و یا در صورت اثبات جواز ولایت فقیه، بر عهده‌ی ولی فقیه است(مومن، ۱۳۹۲: ۱۶۹؛ حسینی شیرازی، ۱۳۷۱ق: ۱۹۰).

بحرالعلوم در این باره می‌نویسد: «حسبه، به معنای قربت است و مقصود از آن، تقرب جستن به خداست در انجام کارها؛ موارد حسبه، کارهای پسندیده ای است که شارع دوست دارد مسلمانان انجام دهند، بدون این که شخصی را ویژه این کار گمارده باشد»(بحرالعلوم، ۱۹۸۴م: ۳/ ۲۹۰).

نائینی در بیان دلیل مشروعیت قانون‌گذاری، همه‌ی اموری را که تحت عنوان سیاست نوعیه مطرح است از موارد حسبه دانسته و می‌گوید: «چون سیاست نوعی و انتظام امور و ضبط اعمال غاصبین که از امور حسبیه واجبه است بر تنظیم این دستورات متوقف است، پس به انضمام دادن

اهلش از جهت مشروعیت و الزام بی‌اشکال است و برای شبهات داهیه راهی نیست» (نائینی، ۱۴۲۴ق: ۱۰۷).

امام خمینی (ره) نیز درباره‌ی گستره‌ی امور حسبیه معتقدند: «پوشیده نیست که حفظ نظام و نگهداری مرزهای مسلمانان و حفظ جوانان از انحراف و جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی و مانند این امور از آشکارترین موارد حسبه است» (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۲ / ۴۹۷).

از دیدگاه آیت‌الله میرزا جواد تبریزی وجوب حفظ سرزمین‌های اسلامی و دفاع از مسلمانان و کیان اسلام و جلوگیری از چیرگی و نفوذ خیانت‌کاران و فاسقان و اشرار در حد وجوب امور حسبیه است بلکه این امور از اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مصداق آن به شمار می‌آورد. وی معتقد است که بر فقیه عادل و بصیر لازم است که در صورت تمکن این امور را مباشرةً یا با اختیار وکیل بر عهده بگیرد و با این تصدی، عنوان «ولی امر» بر او صدق کرده و اطاعت از او و کلاش در مواردی که امر و نهی آنان در محدوده شرع باشد لازم است (تبریزی، ۱۴۱۶ق: ۳ / ۳۸ و ۴۵).

آیت‌الله مکارم شیرازی در این باره می‌گویند: «حسبه در اصطلاح فقهای شیعه عبارت از اموری است که شارع اسلام راضی به ترک آنها نیست و به هر نحوی باید اقامه شود و بر زمین نماند و چون مسئول خاصی ندارد بر حاکم شرع لازم است که انجام آن را شخصاً یا به وسیله نایبان خود به عهده گیرد، نظیر تصدی امور غایبین و قاصرین و محجورین مانند اطفال و ایتام و همچنین مبارزه با مفاسد اخلاقی و اجتماعی و نهی از منکر و امر به معروف، و در واقع دایره حسبه نزد فقهای امامیه از دایره آن نزد فقهای اهل سنت گسترده‌تر است» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق: ۴۳۹).

از مهم‌ترین موارد حسبه در نظر شارع مقدس به گونه‌ای است که اداره امور جامعه به گونه‌ای که مصالحش را پاسداری و منافع مورد نیازش را جلب و از هرج و مرج جلوگیری کند و مسئولیت اداره امور جامعه قهراً مشمول ادله حسبه می‌شود. هر معروفی که از جانب شرع دانسته و تحقق خارجی‌اش شرعاً اراده شود از موارد حسبه محسوب می‌شود، بدون آنکه موجد آن شخصی معین باشد (شمس الدین، بی‌تا: ۴۲۸).

امورحسبیه در قانون ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است و دامنه شمول و نحوه اجرای آن در قانون امور حسبی به طور مفصل مشخص شده است. در ماده ۱ این قانون آمده است: «امور حسبی اموری است که دادگاهها مکلفند نسبت به آن اقدام کرده و تصمیمی اتخاذ نمایند، بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی از طرف آنها باشد» (مصوب ۱۳۱۹).

برای دستیابی به مفهوم دقیق حسبه باید نگاهی گذرا به پیشینه‌ی تاریخی حسبه در اسلام انداخت. در مورد پیشینه‌ی تاریخی حسبه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲) پیشینه تاریخی حسبه

۲-۱) پیشینه‌ی تاریخی حسبه پیش اسلام

برخی معتقدند که حسبه از روم ساختارهای سیاسی قدیم گرفته شده است؛ در میان سازمان‌های دولتی روم قدیم، نهادی بنام «کنسوره» (*ensoract*) وجود داشته که از اهمیت خاصی برخوردار بوده و عمده وظیفه‌اش مراقبت و نظارت بر اخلاق عمومی و بازارها بوده است. کنسور یا رئیس آن، از چنان نفوذ و قدرتی برخوردار بوده که می‌توانسته برخی از بزرگان و اعضای مجلس اعیان کشور را به جرم مخالفت با ذوق عمومی یا قانون، از کار بر کنار کند (لقبال، ۱۹۷۱م: ۲۲).

۲-۲) حسبه در عصر پیامبر (ص)

نهاد حسبه در تاریخ حکومت مسلمانان از نهادهای وابسته به تشکیلات قضایی و وظیفه آن نظارت بر امور شهری و رفتار شهروندان بوده است (بادکوبه هزاوه، اولین نشانه‌های نهاد حسبه در سرزمینهای اسلامی، ص ۱). برخی تاسیس این نهاد را از زمان پیامبر (ص) می‌دانند (منتظری، ۱۴۰۸ق: ۲۵۹).

در این باره نوشته‌اند که رسول خدا اشخاصی را که کالا و غذا را احتکار کردند فرمان داد که اجناس و کالاهای احتکار شده را در دید و اختیار مردم قرار دهند (حرعاملی، بی‌تا: ۲۰۹-۲۱۰ و ۳۱۷). پیامبر (ص) علاوه بر نظارت بر بازار و تنظیم روابط و اخلاق اقتصادی و توصیه و ارشاد بازاریان، متخلفان از اوامر الهی را مجازات کرده و تاجران را ملزم به رعایت قوانین می

کردند (حرعاملی، بی تا: ۳۸۶ و ۲۸۲). همچنین پیامبر (ص) در پاره‌های از موارد ماموران خاصی را برای نظارت به بازار تعیین می‌کردند چنانکه سعید بن عاص را بعد از فتح مکه بر بازار مکه گماشت (این اقدام پیامبر (ص) به منظور رعایت عدالت در خرید و فروش و ساماندهی بازار صورت پذیرفت) (ابن سعد، بی تا: ۱۴۵/۲). و یا عمر بن خطاب را به نظارت بر بازار مدینه گماشت (کتانی، بی تا: ۱/ ۲۸۵). همچنین سمراء بنت نهیک اسدیه در عصر رسول اکرم (ص) در مکه متولی امور حسبه شد و تازیانه ای داشت و با متخلفان برخورد میکرد. به علاوه با ظهور اسلام، از پاره‌ای معامله‌ها، که در شبه جزیره عربستان پیش از اسلام در بازارهای موسمی معمول بود، نهی شد (یعقوبی، بی تا: ۱/ ۲۷۰-۲۷۱). بر اساس موارد یاد شده این عده اعتقاد دارند که مفهوم حسبه این را می‌رساند که زیر نظر گرفتن رفتار در خرید و فروش و نیازهای مردم در تمامی موارد از ابتدا مورد توجه پیامبر (ص) و دین اسلام بوده است.

۳-۲) حسبه در عصر خلفای ثلاثه

برخی اعتقاد دارند که نهاد حسبه از زمان خلفا ایجاد شد و مورد توجه قرار گرفت. این عده بر این باورند که عمر بن خطاب، بنیانگذار این نهاد نظارتی و اولین محتسبی بود که دره (تازیانه) در دست گرفت (زحیلی، ۱۴۲۷ق: ۶۲۶۱؛ حسن، ۱۹۶۴م: ۴۸۹/۱؛ قلقشندی، بی تا: ۵/ ۴۵۲).

۴-۲) حسبه در عصر خلافت علی (ع)

برخی معتقدند که نهاد حسبه از زمان خلافت امیرالمومنین علی (ع) ایجاد شد چنانکه امام حسین (ع) می‌فرماید: «امیرالمؤمنین (ع) بر مرکب رسول الله، شهباء، در کوفه سوار می‌شد و از همه بازارهای کوفه بازدید می‌کرد، روزی به بازار گوشت فروشان رفت و با صدای بلند فرمود: «ای قصابان در ذبح گوسفندان شتاب نکنید، بگذارید روح از بدنشان بیرون رود و از دمیدن در گوشت وقتی می‌فروشید بر حذر باشید. همانا از رسول الله (ص) شنیدم که از این عمل نهی می‌فرمودند». سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود: همان گونه که خرماهای خوب را در معرض دید می‌گذارید خرماهای بد را نیز در معرض دید بگذارید، سپس به بازار ماهی فروشان رفت و فرمود: غیر از ماهی حلال گوشت نفروشید و از فروش ماهی‌هایی که در دریا مردند و موج آنها را بیرون آب انداخت، خودداری کنید سپس به محله کناسه رفت که تجارت‌های

مختلفی از قبیل شتر فروشی، صرافی، بزازی، خیاطی در جریان بود. حضرت با صدای بلند فرمود: در این بازارها قسم خوردن متداول شده است؛ قسم هایتان را با صدقه درهم آمیزید و از قسم خوردن خودداری کنید. همانا خداوند عزوجل کسی را که قسم دروغ بخورد، منزّه نخواهد کرد (قاضی نعمان مغربی، ۱۳۸۵ق: ۲/ ۵۳۸). امام باقر(ع) نیز در این باره می فرماید: «علی(ع) صبحگاهان در بازارهای کوفه می گشت و در حالیکه تازیانه در دست داشت، بازاریان را به پرهیزگاری، آسان گیری، بردباری و دوری جستن از سوگند و دروغ و ستم فرا می خواند و از ربا و کم فروشی و مانند آن باز می داشت» (حرعاملی، بی تا: ۲۸۴/ ۱۲). این گروه برای اثبات سخن خود مواردی را شاهد بر مدعا می آورند از جمله سخنان و اقدامات امام(ع) در دوره خلافتشان که در ذیل مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۴-۲) نظارت شخصی امام(ع) به بازار و محاکمه متخلفین

از اقدامات امام علی(ع) این بود که شخصاً بر بازار نظارت می کردند و مردم را به تجارت تشویق می کردند، چنانکه فرموده اند: «تجارت کنید خداوند به شما برکت دهد همانا از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمودند: روزی ده جزء دارد و نه جزء آن در تجارت و یک جزء در چیزهای دیگر است» (قبانچی، بی تا: ۱۲/ ۶؛ مجلسی اول، بی تا: ۷/ ۷).

از اقدامات دیگر امام(ع) آن بود که محتکران را که پس از نهی حاکم، به روش خود ادامه می دادند، به مجازات‌هایی محکوم می کرد، از جمله تنبیه بدنی و کشف اجناس احتکارشده و نهادن کالا در ملأ عام و آتش زدن اجناس احتکاری(قاضی نعمان مغربی، ۱۳۸۵ق: ۲/ ۳۶). در بازار کوفه (در زمان امام علی(ع)) غرفه‌هایی وجود داشت که ملک دولت اسلامی بود و حضرت کراهت داشت در مقابل استفاده از این غرفه ها کرایه ای بگیرد و کرایه ای نیز نمی گرفت (کلینی، ۱۴۳۰ق: ۵/ ۱۵۵). از این سخن برداشت می شود که در زمان امام(ع) در بازارها غرفه‌هایی وجود داشت که در اختیار بازاریان قرار می گرفت و کسی حق مالکیت آنها را نداشت و مالکیت آنها در اختیار حکومت بود و در مقابل کسی هم نمی توانست اقدام به احداث غرفه و مالکیت آنها کند، زیرا مورد برخورد حکومت قرار می گرفت. این مهم از برخی روایات نیز قابل فهم است چنانکه اصبح بن نباته روایت می کند که امیرالمؤمنین(ع) روزی به بازار رفت با

مغازه‌هایی مواجه گشت که در بازار ساخته شده بود، دستور داد آن‌ها را خراب و ویران کنند (بیهقی، بی تا: ۱۰۹/۹)، حضرت (ع) غله ای را که صد هزار درهم قیمت داشت و احتکار شده بود، سوزاند (ابن حزم اندلسی، بی تا: ۵۷۳ / ۷). امام (ع) هنگام گذر بر شط فرات با کپه غله یکی از تجار که آن را نگاه داشته بود تا هنگام گرانی بفروشد، برخورد کرد و دستور داد سوزانده شد (متقی هندی، بی تا: ۱۸۲ / ۴). همچنین عبدالرحمن بن قیس از حبیش نقل می‌کند که علی بن ابی طالب (ع) محصولاتی که من در سواد (اطراف کوفه) احتکار کرده بودم را سوزاند و اگر نمی‌سوزاند به مقدار محصول کوفه سود می‌بردم (ابن حزم اندلسی، بی تا: ۵۳۷ / ۷).

۲-۴-۲) نظارت کامل بر والیان خود از طریق ارشاد، تشویق، تنبیه، هشدار و

تهدید

نظارت بر والیان از راه‌های متعددی قابل اجراست که در چند محور مهم قابل اشاره‌اند:

الف) ارشاد: از اقدامات امام (ع) نظارت کامل بر والیان خود بر بلاد دیگر بود که گاهی ایشان را راهنمایی کرده‌اند، چنانکه در نامه به مالک اشتر از باب راهنمایی آمده است: «بدان در میان بازرگانان افراد زیادی وجود دارند که بد معامله می‌کنند و بخیل و به دنبال احتکار منافع‌اند. آنان در پی منفعت خوداند و اجناس را به هر بهایی می‌فروشند. سودجویی و گرانفروشی به زیان مردم و موجب عیب‌گیری بر والیان است. از احتکار جلوگیری کن، چرا که رسول خدا (ص) از آن نهی فرمود و هرکس پس از منع، دست به احتکار زد، او را مجازات کن و عبرت دیگران قرار ده؛ البته در کیفر زیاده روی مکن» (رضی، ۱۳۷۹: نامه ۵۳).

ب) تشویق: امام (ع) در تقدیر از والی خود سعد (سعید) بن مسعود ثقفی حاکم «مداین» طی نامه‌ای فرمودند: «مالیات خود را از محل فرمانروائی‌ات ادا و فرمان پروردگار را بجا و امامت را از خود خشنود و راضی کردی پس خدا در اثر این کار گناهت را بخشید و تلاشت را قبول فرمود و سرانجام نیکی برایت فراهم آورد» (یعقوبی، بی تا: ۲ / ۲۰۱).

ج) تنبیه: تنبیهی که امام (ع) نسبت به والیان خود داشتند، بر اساس میزان عمل آن والی و در راستای تحقق عدالت بود. گاهی این تنبیه از طریق احضار والی بوده، همچنانکه منذر بن جارود، نسبت به برخی از وظایفش خیانت کرده بود، لذا حضرت (ع) در نامه‌ای، ضمن نکوهش، وی را

برای روشن شدن وضعیتش، احضار کرد. حضرت در این نامه می‌فرماید: «پس از حمد خداوند و درود بر پیغمبر اکرم(ص)، حسن پدرت مرا فریب داده و گمان بردم که از روش او پیروی و به راه او می‌روی. ناگهان خبر رسید که خیانت کرده و از هوای نفس خود فرمانبری می‌کنی و توشه‌ای برای آخرت نمی‌اندوزی، دنیای خود را با ویرانی آخرت آباد ساخته و با بریدن از دین، به خویشان خود پیوستی و اگر آنچه خبر رسیده، صحیح باشد، شتر و بندهای کفش تو از تو بهتر است و کسی که مثل تو باشد، شایسته نیست تا به وسیله‌اش رخنه‌ای بسته یا امری انجام شده، یا مقامش بالا، یا در امانت شریک، یا جهت جلوگیری از نادرستی و خیانت در جایی گماشته شود. پس وقتی که نامه‌ام به تو رسید، به نزد من بیا» (قمی، ۱۳۷۸: ۱ / ۳۰۶؛ رضی، ۱۳۷۹: نامه ۷۱).

امام(ع) در جهت تنبیه برخی والیان ایشان را عزل می‌کرد که از افراد معزول می‌توان به ابوالاسود دوئلی(نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق: ۱۷ / ۳۵۹)، منذر بن جارود عبدی(یعقوبی، بی‌تا: ۲ / ۲۰۴)، یکی از والیان بر اثر شکایت سوده بنت عماره همدانیه (حسینی شیرازی، ۱۴۳۱ق: ۱۲۸) اشاره کرد.

در برخی موارد امام(ع) اقدام به زندانی کردن و اخذ غرامت و جریمه والیان می‌کرد. چنانکه عزل منذر بن جارود پس از احضار توسط امام(ع)، سی هزار دینار (یا درهم) جریمه، و با سماجت در عدم پرداخت آن به زندان محکوم گردید(یعقوبی، بی‌تا: ۲ / ۲۰۴).

وقتی حضرت متوجه شد اشعث بن قیس یکصد هزار درهم از بیت المال برداشت کرده او را احضار می‌کند و عذر او را نمی‌پذیرد و می‌فرماید: «اگر این مبلغ را به بیت المال برنگردانی با شمشیر گردن تو را خواهم زد» (قاضی نعمان مغربی، ۱۳۸۵ق: ۲ / ۵۳۲). وقتی علی بن هرمه که ناظر بازار اهواز بود و از بازاریان رشوه گرفت، حضرت نامه ای به رفاعه بن شداد قاضی منصوب خود در اهواز می‌فرستد و مرقوم می‌دارد وقتی نامه‌ام به تو رسید این هرمه را از بازار برکنار کن و به مردم اعلام کن و او را زندانی کن و حکم من را به کارگزارانت اعلام کن و هرگونه غفلت و تفریطی موجب هلاکت در نزد خداوند خواهد شد. در این نامه حکم عزل رفاعه نیز صادر می‌شود (مجلسی دوم، ۱۴۰۳ق: ۴۱ / ۱۱۹).

د) هشدار و تهدید: در اوایل جنگ صفین و مدتی که حضرت پس از جنگ صفین و ماجرای حکمیت در قید حیات بودند والیان ایشان نسبت به حق امام(ع) و اطاعتش خیانت کرده و با زور و زر، تطمیع معاویه می‌شدند. امام(ع) که ناظر بر این وقایع بودند برای اتمام حجت والیان خود را هشدار می‌دادند. نمونه‌ای از این هشدارها نامه‌ی امام(ع) به زیاد بن ابیه فرمانروای فارس بود که فرمودند: «خبردار شدم که معاویه به تو نامه نوشته و خواسته تا دلت تو را لرزاند و در تو رخنه کند؛ از او بترس و برحذر باش. او شیطانی است که از هر سو به سمت انسان آمده تا در زمان بی‌خبری و غفلت ناگهان عقلش را بریاید» (رضی، ۱۳۷۹: نامه ۴۴). در سیستم نظارتی امام(ع) فرستادن هیئت بازرسی والیان صورت می‌پذیرفت، چنانکه امام(ع) کعب بن مالک(از والیانش) را مأموریت کرده تا به قیادات(یکی از روستاهای مداین است که سلمان فارسی در آن جا مدفون گردیده است)(طریحی، ۱۳۷۵: ۲۲۳) و کوره‌السواد(منظور از کوره‌السواد اطراف و نواحی سوادات است که در زمان عمر بن الخطاب فتح گردید، که طول آن از موصل تا آبادان و عرض آن از عذیب تا حلوان است (یاقوت حموی، ۱۳۹۹ق: ۳/ ۲۷۲). رفته و به رسیدگی و بررسی کارگزاران بپردازد، ایشان می‌نویسند؛ فرد دیگری را بجای خود بگذار و همراه تنی چند از یاران از محلت خارج تا به کوره‌السواد رسی و آنجا از گماشتگانم(که مستقر در میان دجله و عذیب) هستند، پرس و جو کن و در کردار و روش آنها تحقیق کن. بعد از آن به قیادات برگشته و اداره امورش را به عهده دار شو و به فرامین پروردگارت در آنچه ولایت داری عمل کن و آگاه باش اعمال فرزند آدم ذخیره و در برابرش پاداش و جزا خواهد شد. پس تا در حد توان کار خیرکن تا خدا برایمان خیر بخواهد و در پایان نتیجه‌ی تلاش با صداقتت را گزارش کن(یعقوبی، بی‌تا: ۲/ ۲۰۴). در مواردی گزارشاتی که از کارگزاران به امام(ع) می‌رسید ایشان در نامه‌ای شدید اللحن به آنها هشدار می‌دادند. از جمله این نامه‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد؛

نامه به یزید بن قیس ارجبی	نمی‌دانم چه شده که فرستادن خراج را به تأخیر انداخته‌ای. تو را به صلاح و پرهیزکاری سفارش می‌کنم و از آنکه اجر خود را ضایع و کوشش و جهادت را با خیانت به مسلمین باطل کنی به تو هشدار می‌دهم. از خدا ترسیده و نفست را از حرام دور کن و خودت را در معرض سلطه و قهرم قرار مده که چاره‌ای نداشته جز آنکه درباره‌ات بدگویی کنم. به همپیمانان ستم نکن و مسلمین را
---------------------------	---

<p>عزیز بشمار و آنچه خداوند در آخرت به تو داده را خواسته و نصیبت را از دنیا فراموش نکن و همان طور که خداوند به تو احسان کرده، تو نیز احسان کن و روی زمین طلب فساد مکن که خداوند مفسدان را دوست ندارد(یعقوبی، بی تا: ۲۰/۲).</p>	
<p>«کلامی از تو به من رسیده که به سود و هم به زیان توست. هرگاه آورنده پیغامم نزدت آمد، دامن را به کمر و بندت را استوار کن و از خانه خارج شو و کسانی که با توهستند، برانگیز. پس اگر حق را یافته و تصمیم گرفتی، به سمت ما بیا و اگر ترسیدی، دور شو و قسم به خداوند! هرکجا باشی، تو را آورده و رها نکنند، تا تر و خشک و گوشت و استخوانت را در هم آمیزند. قبل از آنکه در برکناریت تعجیل شود این کار را انجام ده ... و فتنه اصحاب جمل فتنه‌ای نیست که آن را آسان بینداری، بلکه درد و مصیبت بسیار بزرگی است که باید شترش را سوار شده و دشواری و کوهستان آن را هموار گردانید. پس خرد را مقید و برکارت مسلط و بهره‌ات را بیاب. اگر ما را نمی‌خواهی یاری کنی، به محل تنگی که رهایی در آن نیست، دور شو ، که سزاوار است دیگران آن را انجام دهند و تو خواب باشی، طوری که گفته نشود: فلانی کجاست؟ سوگند به خداوند! این راه حق و به دست مرد حق انجام گردد و باکی ندارم که خدا شناسان چکار می‌کنند» (رضی، ۱۳۷۹: نامه ۶۳).</p>	<p>نامه به ابوموسی اشعری</p>
<p>«و از روی راستی و درستی به خدا سوگند یاد می‌کنم! اگر خبر رسد که در بیت المال مسلمین به چیزی بزرگ یا اندکی خیانت کرده‌ای و صرف خلاف دستور کرده‌ای، بر تو سخت خواهم گرفت، چنانکه تو را ذلی، خوار، کم مایه و گران پشت گرداند» (رضی، ۱۳۷۹: نامه ۲۰).</p>	<p>نامه به زیاد بن ابیه</p>
<p>«آیا به بازگشت و معاد ایمان نداری؟ یا از بازپرسی و موشکافی در حساب ترس نداری؟ ای که نزد ما از خردمندان بشمار می‌آمدی، چگونه خوردن و آشامیدن (آن مال) را گوارا و جایز می‌دانی، حل آنکه می‌دانی حرام می‌آشامی و می‌خوری. چگونه با اموال مؤمنان و مجاهدان راه خدا، مساکین و ایتم کنیز</p>	<p>نامه به ابن عباس</p>

خریده و زنان را به همسری می‌گیری، حال آنکه می‌دانی این اموال را خداوند به کسانی اختصاص داده که شهرها به وسیله آنها و نگاهداری و محافظت می‌شود. پس از خدا بترس و مال این گروه را بازگردان، که اگر نکنی و خدا مرا بر تو توانا کند، دربارها نزد خدا عذر آورده و تو را به شمشیرم بزنم (که کسی را به آن نزده جز آنکه داخل آتش دوزخ شود) و به خدا قسم! اگر حسن و حسین این کار را انجام داده بودند، هوا خواه و پشتیبانی از سوی من دریافت نکرده و در اراده‌ام اثر نمی‌گذاشت تا آنکه حق آنان را بگیرم» (رضی، ۱۳۷۹: نامه ۴۱).

از دیگر موارد نامه‌های تند و شدید اللحن می‌توان از نامه به اشعث بن قیس (رضی، ۱۳۷۹: نامه ۵)، شریح بن الحارث (قاضی کوفه) (رضی، ۱۳۷۹: نامه ۳)، عثمان بن حنیف انصاری (رضی، ۱۳۷۹: نامه ۴۵)، مصقله بن هبیره شیبانی (رضی، ۱۳۷۹: خطبه ۴۴) و... اشاره کرد.

۲-۵) حسبه در عصر امویان

برخی مدعی‌اند که ظهور تشکیلات حسبه به دوره امویان و زمان حکومت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ق) باز می‌گردد. ایشان با استناد به گزارش بلاذری و ابن سعد معتقدند در زمان هشام در شهر واسط، مهدی بن عبدالرحمن و ایاس بن معاویه به سرپرستی حسبه بازار رسیدند (آبوزید، ۱۹۸۶م: ۶۳).

۲-۶) حسبه در عصر عباسیان

باور دیگر آن است که پیدایش حسبه در زمان منصور عباسی (۱۳۶-۱۸۵ق) بوده است. شواهد تاریخی وجود محتسبان در کوفه و بغداد در عصر این خلیفه را تأیید می‌کند. ابوعبدالرحمن عاصم بن سلیمان احوال (م ۱۴۱ یا ۱۴۲ق) فقیه و محدثی بود که در مدائن به امر قضا اشتغال داشت و سپس منصور دوانیقی او را بر حسبه پیمانها و ترازوها در کوفه گمارد (ابن سعد، بی‌تا: ۲۵۷/۷). عده‌ای مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ق) را اولین کسی می‌دانند که منصب محتسبی را پدید آورد، زیرا او با تمام قدرت به سرکوب مخالفان خود که وی آنان را زندیق می‌نامید، برخاست و شاید بهترین تشکیلاتی که می‌توانست او را در رسیدن به این هدف یاری کند، حسبه بود. مهدی

عباسی به افرادی چون عبدالجبار محتسب و حمدویه که به صاحب الزنادقه شهرت یافته بودند، مأموریت داد تا زندیقان را به سختی شکنجه و مجازات کنند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۹۰ق: ۷۳/۲-۷۲). گروهی دیگر از نویسندگان، آغاز محتسبی را به زمان هادی عباسی (۱۶۹-۱۷۰ق) نسبت داده‌اند. استدلال اینان به گزارش ابوالفداء در المختصر فی اخبار البشر است که وی در شرح حال نافع مدنی از قراء سبعة، او را محتسب خوانده است (ابوالفداء، ۱۹۵۹م: ۳/۱۷). ساختار حسبه در زمان خلفای بنی عباس، به دلیل وسعت نظام جغرافیایی سیاسی اسلام، به عنوان تشکیلاتی گسترده و سامانمند مطرح شد و مأموران و مسئولانی به نام محتسب برگزیده شدند (ابن اخوه، ۱۳۶۷: ۱۵). دانشمندان دینی نیز، دستورالعمل و آداب حسبه و محتسبان را به گونه ای گسترده در آثاری نظیر سیاست نامه، نصیحه الملوك، احكام السلطانيه، قابوس نامه، ادب الوزير، ادب الکاتب و ادب القاضی تبیین کردند. دانشمندی چون خواجه نظام الملک طوسی، ماوردی، غزالی، بیهقی، جیهانی، بلعمی از این قبیل هستند (غزالی، ۱۴۰۶ق: ۳۱۲؛ مومن، ۱۳۹۲: ۱۶۱).

۷-۲) حسبه در قرن ۵ ق

وجود تألیفاتی که به صراحت از حسبه و محتسب یاد کرده است نشان از رواج این اصطلاح در قرن پنجم هجری دارد. کتاب آداب الحسبه سقطی مالقی (م حدود ۵۰۰) و رساله ابن عبدون اشبیلی در قضا و حسبه (قرن ۶) که هر دو به کوشش لوی پروونسال در مجله آسیایی به چاپ رسیده است از این دست تألیفات به شمار می‌آیند (Levi Provencal, Journal Asiaticque, 1931, 1934). خواجه نظام الملک طوسی (م ۵۱۴ق)، وزیر با نفوذ دوره سلجوقیان در ایران، کارهای محتسب را به جز نظارت بر بازار، به طور کلی شامل امر به معروف و نهی از منکر نیز دانسته است (طوسی، ۱۹۷۶م: ۴۵).

با توجه به پیشینه‌ی تاریخی حسبه و کاربرد متفاوت آن از دیدگاه تاریخی، در حوزه‌ی تبیین مفهوم حسبه نزد فقهای شیعه دو نوع نگاه نسبت به گستره‌ی امور حسبیه وجود دارد؛ برخی دایره‌ی امور حسبیه را مضیق می‌دانند و برخی آن را در مفهوم موسع آن پذیرفته‌اند. حسبه به معنای مضیق، شامل امور خاصی مانند: تنفیذ حدود شرعی، صرف وجوهات شرعی در موارد

خاص خود، تولى موقوفات عامه در صورت فقدان متصدى شرعى، حفظ اموال فرد غایب، بر عهده گرفتن امور صغیران و ایتم و سفیهان در صورتى که ولى شرعى نداشته باشند و بسپاری از موارد دیگر است که در ابواب مختلف فقهی مورد بحث قرار گرفته است از علمایی که به این مطلب اشاره کردند، مى‌توان به آیت الله خوئی اشاره کرد (خوئی، بی‌تا: ۱/۳۶۰) لکن در معنای موسع آن همه‌ی اموری را شامل مى‌گردد که شارع مقدس راضی به ترک و اهمال آن نیست. به همین جهت برخی از فقهاء، تصدى امور سیاسى و تنظیم امور زندگى دنیوی مردم را نیز از موارد حسبه دانسته‌اند (عمادى، ۱۳۹۳: ۵).

نتیجه‌گیری

اکثر فقهای شیعه از جمله مصادیق قطعی حسبه را تشکیل حکومت و امور مربوط به آن دانسته‌اند، در حالی که عموم علمای اهل سنت حسبه را به عنوان نهاد متولى امر به معروف و نهی از منکر دانسته و متولى آن محتسب مى‌دانند، لکن با نگاه بر تاریخ حسبه و جمع بین زمینه‌سازى این مورد در زمان رسول الله (ص) و اقدامات امیرمؤمنان (ع) در زمان خلافتشان مى‌توان گفت که حسبه نه به عنوان نهاد خاص و با اسم مشخص حسبه تأسیس شد، بلکه به صورت مفهوم حکومت و امور حکومتی در زمینه‌هایی با گستره‌ی حقوق و تکالیف حاکم و متولیان آن مد نظر بوده است و این معنا در دوره‌های بعد از امیرمؤمنان (ع) و در زمان امویان و عباسیان کرد بیشتری به عنوان حسبه پیدا کرد و افراد خاصی متولى این امر شدند که آنها را محتسب نامیده و اداره‌ی امور حکومتی را به ایشان محول کردند، همچنین در آن دوره و دوره‌های بعد از آن علمای اسلامی با تألیف کتاب‌های مختلف حیطة‌ها و گستره‌ی حسبه را مشخص کردند؛ البته این موضوع به دلیل جدایی اهل سنت از رشته‌ی اصلی ثقلین در دوره‌های اولیه‌ی اسلامی یعنی زمان خلافت خلفای پس از رسول الله (ص) و قبل از امیرمؤمنان (ع) همیشه مورد تردید بوده و در دوره‌های بعدی نیز به دلیل همین جدایی بیشتر مورد توجه بوده است، چراکه با خارج شدن خلافت و حکومت از مجرای اصلی و تصرف آن توسط بنی‌امیه و بنی‌عباس و محدود و محصور کردن ائمه معصوم (ع)، دیدگاه و جایگاه حسبه به عنوان امور حکومتی نزد شیعیان مورد غفلت قرار گرفت، ولى اهل سنت به دلیل دارا بودن حکومت این مهم را مورد توجه قرار دادند، در حالی که حیطة‌ی آن را امر به معروف و نهی از منکر دانسته‌اند،

البته پس از غیبت امام زمان (عج) و رجوع مردم به فقها این مسأله تحت عنوان حیطةی وظایف فقیه و ولایت فقیه مورد توجه فقهای شیعه قرار گرفت و با تشکیل حکومت‌های شیعی در این مورد تدقیق شد، لذا امور حسبیه نظریه مقبول بسیاری از علما شیعه و حسبه نیز تحت عنوان ولایت فقیه و امور مرتبط با آن قرار گرفت. بنابراین حسبه به معنی شمارش و در اصطلاح مسئولیتی حکومتی در فقه شیعی و سنی است و از دیدگاه اهل تسنن حسبه تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر گنجانده شده است در حالی که در فقه تشیع، حسبه و کارآمدی آن به عصر ائمه‌ی معصومین (ع) بازگشت داشته و در قالب سنت معصوم (ع) تبلور یافته است. اغلب فقهای شیعه از جمله مصادیق قطعی حسبه را حکومت و لوازم مرتبط با آن می‌دانند، حال آنکه عموم عالمان اهل تسنن از حسبه به عنوان نهاد متولی امر به معروف و نهی از منکر یاد کرده و متولی امر آن را محتسب می‌دانند.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن اخوه، محمد بن محمد (۱۳۶۷)، **معالم القریة فی طلب الحسبة**، برگردان: جعفر شعار، تهران: علمی فرهنگی.
۲. ابن الحاج، محمد بن محمد (بی‌تا)، **المدخل**، بی‌جا: دارالتراث.
۳. ابن جزى الكلبي، محمد بن احمد (بی‌تا)، **القوانين الفقهية**، بی‌جا: بی‌نا.
۴. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد (بی‌تا)، **المحلی بالاثار**، بیروت: دارالفکر.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۰ق)، **مقدمه ابن خلدون**، تهران: استقلال.
۶. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸م)، **جمهره اللغة**، بیروت: دارالعلم للملایین.
۷. ابن سعد، محمد (بی‌تا)، **الطبقات الكبرى**، بیروت: دارصادر.
۸. ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۱۹۵۹م)، **المختصر فی اخبار البشر**، بیروت: دارالبحار.
۹. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۳۹۰ق)، **الآغانی**، بیروت: دارالفکر.

۱۰. أبوزید، سهام مصطفی(۱۹۸۶م)، **الحسبه فی مصر الاسلامیه من الفتح العربی الی نهاییه العصر المملوکی**، قاهره: الهیئة المصریة العامه الکتاب.
۱۱. أبویعلی، محمد بن حسین(۱۴۰۶ق)، **الاحکام السلطانیة**، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۲. بادکوبه هزاوه، احمد(۱۳۸۰)، «اولین نشانه های نهاد حسبه در سرزمین های اسلامی»، **مجله تاریخ اسلام**، شماره هفتم.
۱۳. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی(۱۹۸۴م)، **بلغه الفقیه**، تهران: منشورات مکتبه الصادق.
۱۴. بستانی، فواد افرام(۱۳۷۵)، **فرهنگ ابجدی**، تهران: اسلامی.
۱۵. بیهقی، احمد بن حسین(بی تا)، **السنن الکبری**، بیروت: دارالفکر.
۱۶. تبریزی، جواد(۱۴۱۶ق)، **ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب**، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۷. تهنوی، محمد علی(۱۹۹۶م)، **کشف اصطلاحات الفنون و العلوم**، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۱۸. جوهری، اسماعیل بن حماد(۱۳۷۶ق)، **الصحاح: تاج-اللغه و صحاح-العربیة**، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۹. حر عاملی، محمد بن حسن(بی تا)، **وسائل الشیعة - ط الإسلامیة**، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲۰. حسن، ابراهیم حسن(۱۹۶۴م)، **تاریخ اسلام**، قاهره: مکتبه النهضه المصریة.
۲۱. حسینی شیرازی، سید صادق(۱۴۳۱ق)، **السیاسه من واقع الاسلام**، قم: یاس الزهراء.
۲۲. حسینی شیرازی، سید محمد(۱۳۷۱ق)، **ایصال الطالب الی المکاسب**، قم: مؤسسه الاعلمی.
۲۳. خمینی، سید روح الله الموسوی(۱۳۷۹)، **کتاب البیع**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۴. خویی، ابوالقاسم(بی تا)، **التنقیح فی شرح العروه الوثقی**، بی جا: بی نا.

۲۵. رضی، محمد بن حسین شریف (۱۳۷۹)، **نهج البلاغه**، ترجمه محمد دشتی، قم: مشهور.
۲۶. زحیلی، وهبه (۱۴۲۷ق)، **فقه الاسلام و ادلته**، تهران: احسان.
۲۷. شمس الدین، مهدی (بی تا)، **نظام الحكم و الاداره في الاسلام**، ترجمه مهدی آیه الله زاده شیرازی، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۲۸. شیرازی، عبدالرحمن بن نصر (۱۴۰۱ق)، **کتاب النهایه الرتبه فی طلب الحسبه**، بیروت: چاپ سید باز عرینی.
۲۹. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، **مجمع البحرين**، تهران: مرتضوی.
۳۰. طوسی، حسن بن علی (۱۹۷۶م)، **سیاستنامه**؛ به انضمام و تصحیح محمد آقای تویمن، لندن: بی جا، بی نا.
۳۱. طیار، عبدالله (۱۴۳۳ق)، **الفقه المیسر**، ریاض: مدار الوطن للنشر.
۳۲. عجاج کرمی، احمد (۱۴۲۷ق)، **الإدارة في عصر الرسول صلى الله عليه وآله وسلم**، قاهره: دارالسلام.
۳۳. عمادی، عباس (۱۳۹۳)، **حسبه، پژوهشکده باقرالعلوم (ع)**، شماره ۷: ۱۴.
۳۴. غزالی، محمد بن محمد (۱۴۰۶ق)، **احیاء علوم الدین**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۵. قاضی نعمان مغربی، نعمان بن محمد تمیمی (۱۳۸۵ق)، **دعائم الإسلام**، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۳۶. قبانچی، سید حسن (بی تا)، **مسند الإمام علی (علیه السلام)**، بی جا: بی نا.
۳۷. قلقشندی، احمد بن علی (بی تا)، **صبح الاعشى في صناعة الانشاء**، قاهره: وزاره الثقافه و الارشاد القومي.
۳۸. قمی، عباس (۱۳۷۸)، **منتهی الآمال**، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.
۳۹. کتانی، محمد عبدالحی (بی تا)، **نظام الحكومة النبویه المسمى التراتیب الإداریه**، بیروت: شرکت دارالارقم بن ابی الارقم.

۴۰. کشناوی، ابوبکر بن حسن (بی تا)، **أسهل المدارك** «شرح إرشاد السالك في مذهب إمام الأئمة مالك»، بيروت: دارالفكر.
۴۱. کلینی رازی، محمد بن یعقوب (۱۴۳۰ق)، **الكافي**، بيروت: دارالحدیث للطباعة والنشر.
۴۲. لقبال، موسی (۱۹۷۱م)، **الحسبه المذهبية في بلاد المغرب العربي**، الجزیره: الشركه الوطنیه للنشر و التوزيع.
۴۳. ماوردی، علی بن محمد (۱۴۰۶ق)، **الاحكام السلطانية**، قم: مكتب الاعلام الاسلامی.
۴۴. متقی هندی، علی بن حسام الدین (بی تا)، **كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال**، بيروت: مؤسسة الرسالة.
۴۵. مجلسی اول، محمد تقی (بی تا)، **روضه المتقين**، قم: مؤسسه فرهنگي اسلامي كوشانپور.
۴۶. مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق)، **بحار الأنوار**، بيروت: مؤسسه الوفاء.
۴۷. مكارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق)، **دائرة المعارف فقه مقارن**، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۴۸. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۸ق)، **دراسات في ولايه الفقيه و فقه الدوله الاسلاميه**، قم: مركز العالمی للدراسات الاسلاميه.
۴۹. مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی (بی تا)، **دانشنامه جهان اسلام**، بی جا، بی نا.
۵۰. مومن، رقیه السادات (۱۳۹۲)، «نهاد حكومتی حسبه در فقه مقارن و مقررات ایران»، **فصلنامه تعالی حقوق**، دوره جدید، شماره ۳.
۵۱. نائینی، محمدحسین غروی (۱۴۲۴ق)، **تنبيه الأمة و تنزيه الملة**، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵۲. نوری طبرسی، حسین (۱۴۰۸ق)، **مستدرک الوسائل**، بيروت: مؤسسه آلالبیت علیهم السلام.
۵۳. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۹۹ق)، **معجم البلدان**، بيروت: دار احیاء التراث العربی.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (بی تا)، **تاریخ یعقوبی**، بيروت: دارصادر.

